



آیا راهی برای تغییر سبک زندگی مصرفی وجود دارد؟/ درمان تب خرید

ادگار مورن، اندیشمند فرانسوی طی یادداشتی در مجله عصر اندیشه به نقد سبک زندگی مدرن و مصرف گرایی پرداخته است.

ادگار مورن، اندیشمند فرانسوی طی یادداشتی در مجله عصر اندیشه به نقد سبک زندگی مدرن و مصرف گرایی پرداخته است.

به گزارش خبرگزاری مهر، ادگار مورن، فیلسوف، جامعه‌شناس و رئیس سابق مرکز تحقیقات ملی فرانسه است. او در دهه ۱۹۶۰ مجله فرهنگی «ارتباطات معتبر» را تأسیس کرد. مورن سال ۱۹۸۷ جایزه چارلز ویلن جایزه مقاله برتر اروپا را گرفت. او در زمینه انسان‌شناسی بصری، معرفت‌شناسی، فلسفه، جامعه و سیاست مطالعات گسترده‌ای انجام داده است. «انسان و مرگ»، «سرمشق گمشده»، «درآمدی بر اندیشه پیچیده» و «آموزش برای دوران جهانی»، «روش» از تالیفات اوست. مورن عضو تحریریه خارجی «عصر اندیشه» است. مقاله پیش روی نوشته ادگار مورن است که در شماره ۱۰ مجله عصر اندیشه منتشر شده است. این مقاله در ادامه آمده است:

«زندگی را تغییر دهیم» تکیه‌کلام شاعر معروف فرانسوی «آرتور رمبو»، دیگر آرزوی نسل امروز جامعه ما نیست؛ آرزویی‌ست که تمامی مردمان عصر ما به‌دنبال آن هستند. بشریت امروز در مقابل چالش بزرگی قرار گرفته است؛ او به دنبال سیاستی تمدن‌ساز است تا زندگی‌اش را متحول کند. درواقع راهی را که برای تغییر سبک زندگی مصرفی در این تحلیل پیشنهاد خواهم داد، کاملاً با آنچه دنیای امروز ما را در حال پیش‌بردن است، متفاوت است. به‌طور کلی، جهان مادی به‌سمتی از تنزل پیش می‌رود که بشریت را در آینده به گرفتاری قابل پیش‌بینی دچار می‌کند. تنها یک تحول تاریخی می‌تواند بشریت را از این بحران نجات دهد. بحران‌های زیست‌محیطی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و حتی وجود تمدن‌های متحد ما را تهدید می‌کند.

من برای تغییر سبک زندگی، «برنامه سیاسی» خاصی به‌معنای واقعی کلمه ندارم، بلکه راهی را پیشنهاد خواهم کرد که از برآیند راه‌های مختلفی که برای مواجهه با بحران‌های بشری باید با آن‌ها روبه‌رو شویم، تشکیل شده است. این برنامه سیاسی بشریت از انقلاب‌های اقتصادی، سیاسی، آموزشی و تحولی در تفکر سیاسی تشکیل شده است و انقلاب‌های اجتماعی نیازمند «تحول در زندگی» است.

ماشین جهنمی توسعه

«توسعه»، ماشین جهنمی تولید، مصرف و نابودی است که ما را به‌سوی بحران‌های زیست‌محیطی و اقتصادی روانه می‌کند. این روند به‌صورت موازی با روند فردی شدن پیش می‌رود؛ توسعه و پیشرفت فردی، در حقیقت ملزومات کیفی و کمی است، که این ملزومات به‌وسیله طبقه مرفه جامعه به بازی نابودکننده‌ای تبدیل می‌شود؛ همان‌ها که همواره به‌دنبال «افزایش ثروت» خود هستند. این‌چنین، توسعه نزد طبقه فقیر که در کنار همان مرفهین جامعه زندگی می‌کنند، تبدیل به مفهوم پوسیده‌ای از رفاه می‌شود. بنابراین، باید در چنین جامعه‌ای رفاه را به موازات استقلال فردی و ورود به محیط‌های اجتماعی ارتقا داد. در چنین شرایطی باید زمان را به‌صورت سنجیده‌تر محاسبه کرد تا بتوان خطر مسمومیت توسط تمدن‌ها را (که ما را به پوچی و رفاه‌های تخیلی وابسته می‌کند) کاهش داد.

جوامع غربی مدت‌هاست که به‌عنوان جوامع متمدن در مقایسه با دیگر جوامع در نظر گرفته می‌شوند. درواقع مدرنیته غربی موجب ظهور نوعی خشونت محض شده که با حسابگری، سود، فایده و فناوری کاملاً متضاد است. پدیده‌ای که در نهایت منجر به کج‌فهمی در جوامع، توهین و بی‌تفاوتی می‌شود. جوامع معاصر به‌سویی پیش می‌روند که آرزوی اجداد ما در گذشته بوده است؛ چیزی که آن‌ها در گذشته به‌دنبال آن می‌گشتند رفاه مادی و آسایش بود. متأسفانه هزینه‌ای که برای رفاه مادی پرداخت شد، به‌قیمت ارزش‌های بشری تمام شد. ورود استرس، سرعت‌بخشیدن به روند تحولات زندگی، اعتیاد به امور مختلف و احساس خلاء درونی، از معضلات این پدیده اجتماعی است.

از سوی دیگر، در مقیاس بشری، ما همچنان در همان روند خشونت و بی‌تمدنی خود درجا می‌زنیم. نادیده‌گرفتن خود، درک‌نکردن دیگری، هم در مقیاس جوامع به چشم می‌خورد و هم در روابط انسانی. این جریان هم در خانواده‌ها و هم در بین زوج‌ها نفوذ دارد، همچنان که زوج‌های بسیاری در چنین شرایطی از هم جدا شدند. این جدال‌ها در جوامع، شبیه جنگ‌ها و درگیری‌هایی است که براساس نفرت و درک‌نکردن افراد بنیان شده است. برخی افراد که البته تعدادشان کم نیست، صرفاً در کنار یکدیگر زنده‌مانی می‌کنند و لاغیر.

در سازمان‌ها و ارگان‌های اجتماعی نیز رگه‌هایی از حسادت و رقابت مخرب وجود دارد. گاهی نیز این پدیده به تنفر و کج‌فهمی تبدیل می‌شود. این تنفر و این تمایلات، هم زندگی آن‌هایی را که مورد تنفرند، تحت تأثیر قرار می‌دهد و هم آنان که نفرت را اشاعه داده‌اند. به موازات پیشرفت ابزارهای ارتباطی، عدم درک متقابل نیز در حال افزایش است. رفتارهای غیر بشری و خشونت بی‌وقفه در جوامع متمدن نیز در حال ظهور است. پیام‌های هم‌دردی، اظهار برادری، عذرخواهی سران و چهره‌های سیاسی، مذهبی و فیلسوفان تنها راهی برای پوشش خشونت‌های داخلی است. آرزوی رسیدن به هنر جدید زندگی در جوامعی که امروزه دچار انحطاط و زوال در سبک زندگی شده‌اند، روزبه‌روز بیشتر دیده می‌شود. در سایه انتظار برای رسیدن به چنین آرزویی است که همه باید به دنبال انقلاب در سبک زندگی باشیم.

نظریه هنر جدید زیستن

نظریه «هنر زیستن» یک نظریه قدیمی است. فلسفه هند، چین و یونان باستان همگی روی این موضوع تمرکز داشته‌اند. امروز این مفهوم تحت تأثیر عوامل تمدنی معاصر مانند صنعتی‌شدن، شهرسازی، توسعه و... تغییر کرده است. آرزوی بشر امروز برای رسیدن به هنر جدید زیستن، واکنشی طبیعی به رفتاری‌های امروز تمدن، مانند مکانیزه‌شدن زندگی، فوق تخصصی شدن امور و سرعت بسیار زیاد زندگی است. فراگیر شدن رفتاری‌ها در جوامع باوجود توسعه و پیشرفت لوازم و ملزومات رفاهی، عکس‌العمل‌هایی را به دنبال خواهد داشت که این عکس‌العمل‌ها نشانه نیاز به رسیدن به آرامش درونی و در نتیجه شکوفایی اجتماعی و فردی است، یعنی نیاز به «درست زندگی کردن».

زندگی صحیح براساس چند اصل بنیان شده است: ارجحیت کیفیت بر کمیت، اولویت «بودن» بر «داشتن»، نیاز به استقلال و نیاز به گروه و اجتماع. بنابراین این اصول باید در کنار ارزش‌های عالی ما در زندگی قرار گیرد تا از آن تعریف زندگی صحیح و یا سبک درست زندگی کردن حاصل شود. این تعریف از زندگی موجب بروز ثروت‌های درونی انسان‌ها در جوامع می‌شود. اولین قدم برای رسیدن به سبک صحیح زندگی، رهاشدن از ناملایمتهای زمان است. ریتم زندگی در دنیای امروز بر مبنای سرعت فوق‌العاده تعریف شده است. سرعت، رقابت و شست‌وشوی مغزی موجب شده که زندگی ما با ریتمی غیرقابل تصور پیش رود.

تنها راه رسیدن به تعریف درستی از سبک زندگی، به گفته «لوسیوس سنکا»، استفاده از زمانی است که برای ما طلا است. پس بهتر است در چنین شرایطی از سپری‌شدن زندگی بهره بیشتری بگیریم، با این روش که سرعت زندگی را کم کنیم، سرعت کارکردن را کاهش دهیم و سرعت شهرسازی و توسعه را هم معقول کنیم. در چنین شرایطی زندگی کردن، از دویدن به دنبال زندگی مهمتر است.

تعریف دوباره «زمان» در سبک زندگی، موجب پیدایش سبک جدیدی از کار، حمل‌ونقل، روند تحصیلی و به‌طور کلی مسیر زندگی می‌شود. درواقع تحول در زندگی مستلزم جایگزینی «آرامش عمومی» به جای ستایش و مدح سرعت است. زندگی بشری نمی‌تواند بر پایه هماهنگی غیر ارادی خواسته‌ها و تمایلات متناقض بنیان شود. یک زندگی کامل، مجموعه‌ای از تعاملات دائم بین تمایلات عقلانی و تمایلات احساسی است. انسان نمی‌تواند زندگی خود را براساس حساب‌و‌کتاب‌های عقلانی و یا صرفاً احساسی بنیان کند. بدون تسلط و مدیریت بر این دو، زندگی به‌سوی هذیان هدایت خواهد شد. باید هر فردی در زندگی بین احساسات و تمایلات خود هماهنگی برقرار کند. این بدان معناست که انسان در طول زندگی باید خود را برای خلاءهای احتمالی، عصبانیت‌ها و احساسات مختلف آماده کند.

ترک اعتیاد مصرف‌گرایی

تمامی آنچه که تاکنون اشاره شد، جز با خودشناسی (که از تمدن معاصر گم شده) قابل دستیابی نیست. غرب، شناخت و تسلط به طبیعت را بر شناخت و تسلط بر خود ارجحیت داده است. برای شناخت و تسلط بر خود، باید تفکر، خودآزمایی و خودانتقادی توسعه پیدا کند. البته این تمرین مشکلی است، چراکه باید ایده‌ها و نظرات بی‌فایده و روتین فکری و ذهنی دور ریخته شود و اعتقادات و باورهای شخصی را مورد انتقاد قرار داد. برای این‌کار باید انسان از خود و از خواسته‌های خود فاصله گرفته و از دور به آن بنگرد.

تحول زندگی ما به ترک اعتیاد نسبت به «مصرف‌گرایی» وابسته است. این البته بدان معنا نیست که باید از لذت‌های مصرف‌گرایی صرف‌نظر کنیم. دقیقاً عکس آنچه همه فکر می‌کنند، درست استفاده‌کردن، کشف طعم اشیاء و کالاها و لذت‌بردن از مصرف آن‌ها است. جوامع امروز باید بیماری «تب خرید» خود را درمان کنند. درواقع هیچ انقلاب و تحولی مگر با شناخت و انقلابی درونی ممکن نیست. این دگرگونی باید به‌صورت همزمان با انقلاب‌های بزرگ اقتصادی و اجتماعی همراه باشد، افراد آن جامعه به «شعوری از مصرف» برسند، شهرها بتوانند نفس بکشند و روستاها جانی دوباره بگیرند.

«آندره ژید» نویسنده مشهور فرانسوی، همواره این سوال را در نوشته‌های خود مطرح می‌کند که باید اول از تغییر جامعه آغاز کرد یا از تغییر خود؟ من معتقدم که باید هر دوی این‌ها را همزمان با یکدیگر پیش برد. همان‌گونه که گاندی می‌گوید: «باید دنیایی را که دوست داریم، در درون خود بسازیم.» اما این به تنهایی کافی نیست. ایده‌آلیست‌های ساده‌اندیش فکر می‌کنند با تغییر تنها یک مورد در زندگی اجتماعی، می‌توان به اصلاح روند زندگی بشری رسید، ولی باید بگوییم که این اصلاح جز با همبستگی اصلاحات در تمامی زمینه‌های اجتماعی امکان‌پذیر نیست.